



چند نکته در شرح احوال سوزنی سمرقندی

سیاوش گودرزی*

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ص ۹۷ تا ۱۱۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۹/۱۳، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴

علمی - پژوهشی

چکیده

از روزگاران کهن کتاب‌هایی درباره شاعران فارسی‌زبان نوشته شده که هر یک مقداری اطلاعات زندگی‌نامه‌ای و گاهی نیز چند شعر از هر شاعر به‌دست‌داده‌اند. در نگاه نخست، اغلب مطالب این کتاب‌ها کاملاً معتبر به‌نظر می‌آید، ولی اگر دقیق و نقادانه نگریسته شود، نمونه‌های فراوانی از تناقضات این نوشته‌ها یا اختلافات فراوانشان با یکدیگر آشکار می‌شود؛ بنابراین بهتر است محقق با رجوع مستقیم به اشعار خود شاعر، مطالب صحیح را از میان گفته‌هایش بیرون بکشد. یکی از شاعران توانای پارسی‌گو، سوزنی سمرقندی است. دانشگاهیان او را بیشتر به هزلیاتش می‌شناسند و به همین دلیل کمتر به او پرداخته‌اند. در این مقاله کوشش شده است برخی مطالبی که شرح‌حال‌نویسان درباره سوزنی گفته‌اند، با استناد به گفته‌های خود او ارزیابی شود و به‌علاوه برخی ابهامات و تردیدهای پژوهشگران معاصر درباره زندگی وی، با شیوه‌ای استدلالی تا جای ممکن برطرف شود. از این میان، چهار موضوع بررسی شده است: زمان تولد و وفات شاعر، توبه او در پیری و مذهب وی. در پژوهش حاضر نتیجه گرفته شده که سوزنی در میان سال‌های ۴۷۶-۴۸۶ ق زاده شده و در ۵۶۹ ق درگذشته است. به احتمال قوی حنفی‌مذهب بوده و تا اواخر عمر نیز هزل‌گویی و مدیحه‌سرایی را رها نکرده است؛ هرچند از میانه عمر درباره هزلیات خود و مدایحی که برای صاحبان زر و زور سروده، پشیمانی نشان داده است.

واژه‌های کلیدی: سوزنی سمرقندی، زندگی‌نامه، شرح حال، تولد، وفات، مذهب، توبه.

۱. مقدمه

از منابع مهم دستیابی به زندگی‌نامه شاعران پیشین، کتاب‌ها یا تذکره‌های کهنی هستند که درباره سخن‌سرایان فارسی شرح‌حالی نوشته و احیاناً ابیاتی از آن‌ها را نقل کرده‌اند. اطلاعات ثبت‌شده در این منابع کهن هرچند ارزشی فراوان در کار تنظیم زندگی‌نامه شاعران (به‌صورت خُرد) و تدوین تاریخ ادبیات فارسی (به‌صورت کلان) دارد، به‌کلی خالی از ایراد، تناقض، آشفتگی یا افسانه‌پردازی نیست؛ بنابراین نمی‌توان به آنچه در کتب کهن آمده است، اعتماد کلی کرد و باید نقادانه در اصلاح یا تشخیص راست و دروغ آن‌ها کوشید.

به‌علاوه، یکی دیگر از منابعی که در استخراج شرح احوال و وقایع زندگی شاعر اهمیت فراوان دارد، اشارات مستقیم و غیرمستقیم خود شاعر در لابه‌لای سروده‌هایش است. این اشارات گاهی به‌خودی‌خود مطلبی را درباره زندگی شاعر بر ما روشن می‌کند و گاهی نیز در کنار قرینه‌های تاریخی دیگر، به‌سوی حقیقت رهنمون می‌شود. مطالب برآمده از شعر خود شاعر عموماً معتبرتر از منابع پیش‌گفته ارزیابی می‌شود و خود معیاری برای اصلاح و رفع کاستی‌های آن منابع است.

یکی از شاعرانی که هم در منابع مکتوب گذشته درباره او گزارش‌های کوتاه و بلندی دیده می‌شود و هم در خلال اشعارش اشاره‌هایی به زندگی خود کرده است، سوزنی سمرقندی، شاعر قرن‌های پنجم و ششم هجری است. از او در برخی منابع کهن با لقب «تاج‌الشعرا» یاد شده است (عوفی، ۱۹۰۶: ۱۹۱ و رازی، ۱۳۷۸: ۱۵۷۱/۳) و در میان ادیبان عمدتاً به هزل‌سرایی و هجاگویی شهرت دارد و یکی از دلایلی که به او در دانشگاه‌ها و مجامع تخصصی ادبیات فارسی کمتر پرداخته می‌شود، ظاهراً همین بدزبانی اوست.

به‌هرروی، چند تن از محققان و دانشمندان معاصر، با بررسی منابع کهن و نیز اشعار خود شاعر، درباره زندگی‌نامه او مطالب ارزشمندی نوشته‌اند که البته نمی‌توان تمام اجزای آن‌ها را بی‌عیب دانست؛ به همین خاطر در این مقاله بعضی از این مطالب (یعنی تاریخ وفات و ولادت شاعر، ماجرای توبه نصوح او در پیری و نیز گرایش مذهبی او) بررسی می‌شود. سعی بر آن است که با شیوه‌ای استدلالی و مبتنی بر شواهد، تا جای ممکن اشتباهات یا تردیدهای پژوهشگران پیشین برطرف شود.

۲. سال درگذشت

کتاب‌های کهنی که به شرح زندگی سوزنی پرداخته‌اند، در سال وفات او با یکدیگر اختلاف دارند؛ به عبارت دقیق‌تر، در این منابع سال‌های ۵۶۲ و ۵۶۹ق به‌عنوان تاریخ فوت شاعر آمده است. این اختلاف باعث شده که پژوهشگران معاصر نیز با تردید درباره تاریخ درگذشت سوزنی سخن بگویند. اهم اظهارنظرهای معاصران در این باره، به ترتیب تاریخ نگارش، در ادامه نقل خواهد شد.

فروزانفر در سخن و سخنوران درباره سوزنی نوشته است:

مسلماً تا سنه ۵۶۰ زنده بوده؛ زیرا می‌گوید: رسید ماه مبارک به سال پانصدوشصت/ به بارگاه، وزیر خدایگان بنشست. وفاتش به قول تقی‌الدین کاشی و دولت‌شاه در ۵۶۹ و به روایت مجمع‌الفصحا در ۵۶۲ اتفاق افتاده است (۱۳۸۰: ۳۱۸).

صفا نیز در تاریخ ادبیات در ایران نظری همچون فروزانفر دارد:

از اشعار شاعر حیات او در ۵۶۰ مسلم می‌شود و بنابراین قبول یکی از دو سال مذکور [۵۶۲ یا ۵۶۹] دشوار به نظر نمی‌رسد (۱۳۶۹: ۶۲۲/۲).

مصحح دیوان سوزنی، ناصرالدین شاه‌حسینی، از میان دو تاریخ مذکور سال ۵۶۹ را ترجیح داده (سوزنی، ۱۳۴۴: سی‌وهشت-سی‌ونه) است، ولی ارتباط دلایل او با نتیجه‌ای که گرفته، به نظر نگارنده سست و مبهم است.

همچنین امیدسالار ذیل مدخل «سوزنی سمرقندی» در دانشنامه زبان و ادب فارسی با استدلالی که کرده، درستی یکی از دو تاریخ را محتمل‌تر دانسته است؛ هرچند آن‌چنان که در ادامه می‌آید، استدلال او (و نه نتیجه‌ای که گرفته) نیز نامعتبر است. وی نوشته است: «وفاتش را هم در سال ۵۶۲ و هم در ۵۶۹ نوشته‌اند» (۱۳۹۱: ۱۵). او سپس قول صفا را عیناً نقل کرده و کمی بعدتر افزوده است:

در مدح یکی از وزرا به قرین‌شدن ماه رجب و نوروز جلالی اشاره می‌کند: ماه رجب فرخ و نوروز جلالی / گشتند قرین از قبل فرخ‌فالی. در این مورد... اول فروردین در سال ۵۶۷ق به ۱۶ رجب و در سال ۵۶۶ق به ششم رجب و در سال ۵۶۸ق به ۲۷ رجب می‌افتد؛ چون تاریخ ۵۶۲ق که صاحب مجمع‌الفصحاء برای وفات سوزنی ذکر کرده، مقدم بر سال‌های ۵۶۶-۵۶۹ق می‌شود که تواریخ احتمالی سرودن این قصیده است، احتمال صحت گزارش تقی‌الدین کاشی و دولت‌شاه سمرقندی که وفات او را در ۵۶۹ق دانسته‌اند، بیشتر است (همان).

قصیده‌ای که امیدسالار از آن سخن گفته، در مدح ضیاءالدین (پسر یکی از ممدوحان سوزنی) سروده شده و شاعر در آن به تقارن ماه رجب و نوروز جلالی اشاره کرده است. چنان‌که دیدیم، امیدسالار سرایش این اثر را در یکی از سال‌های ۵۶۶ تا ۵۶۸ دانسته

است؛ زیرا در هریک از این سه سال، نوروز جلالی در میانه ماه رجب واقع شده است. دو ایراد به این تخمین وارد است:

۱. به جز سال‌های ۵۶۶-۵۶۸ق که امیدسالار متذکر آن‌ها شده، طی دوران شاعری سوزنی، نوروز جلالی در سال‌های ۵۳۲ تا ۵۳۴ق نیز با ماه رجب هم‌زمان شده بوده؛^۱ بدین ترتیب که اول رجب ۵۳۲ق، ۱۲ رجب ۵۳۳ق و ۲۳ رجب ۵۳۴ق مقارن نوروز بوده است؛ بنابراین نمی‌توان با قاطعیت گفت سال ۵۶۲ق، یعنی یکی از دو سالی که برای فوت شاعر ضبط شده است، لزوماً مقدم بر تاریخ سرایش قصیده موردنظر امیدسالار است. ۲. اینکه یکی از جشن‌های ایرانی در یکی از ماه‌های قمری واقع شود، ویژگی ممتازی ندارد که شاعر آن را نتیجه «فرخ‌فالی» بخواند؛ البته رجب در اسلام، ماه گرامی و همایونی است و خود سوزنی در قصاید دیگری (ن.ک: ۱۳۴۴: ۳۸-۴۰، ۱۵۶-۱۵۷ و ۲۸۳-۲۸۴) فرارسیدن این ماه را به ممدوح خود تبریک گفته است، اما اینکه مثلاً نوروز در رجب قرار گیرد، رخداد فرخنده و ویژه‌ای نیست و در عمر هر کس که چهل سال زندگی کند، دست‌کم شش مرتبه چنین تقارنی پیش می‌آید. به نظر می‌رسد حق آن باشد که منظور شاعر را از آنچه سروده است، تقارن نوروز و اول رجب بدانیم؛ زیرا اینکه آغاز سال نو جلالی با آغاز یکی از ماه‌های خجسته قمری قرین شود، رویدادی است که می‌توان آن را «از قبل فرخ‌فالی» دانست.^۲ در میان سال‌هایی که پیش‌تر گفته شد (۵۳۲-۵۳۴ق و ۵۶۶-۵۶۸ق) تنها یک سال چنین خاصیتی داشته است؛ یعنی اول فروردین سال ۱۰۰ جلالی با اول رجب ۵۳۲ق مصادف بوده است. بنابراین، منطقی‌تر آن است که تاریخ سرایش این قصیده را اول رجب ۵۳۲ق بدانیم.

حتی اگر در دومین مورد یادشده تردیدی باشد، با توجه به نخستین موردی که ذکر شد، استدلال امیدسالار نادرست است و نتیجه‌ای دربر ندارد؛ زیرا نمی‌توان قصیده مورد استناد او را شاهی دانست بر آنکه سوزنی پس از ۵۶۲ق زنده بوده است.

به نظر نگارنده، توجه دقیق‌تر به منابعی که سال فوت شاعر را ذکر کرده‌اند، راهگشاتر است. بعضی از این منابع از چشم پژوهشگران معاصر دور مانده‌اند. در سخن این محققان که از آن‌ها پیش‌تر نقل قول کردیم، تنها سه منبع کهن تذکرة الشعراء، خلاصة الأشعار و مجمع‌الفصحا مورد توجه قرار گرفته است که دو منبع، سال ۵۶۹ و یکی ۵۶۲ق را سال وفات شاعر دانسته‌اند. آنچه در این سه کتاب درباره سال وفات سوزنی آمده است، در زیر عیناً نقل می‌شود:

۱. قول دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء: «وفات حکیم سوزنی در سمرقند بوده در شهور سنه تسع و ستین و خمسمائة» (۱۹۰۰: ۱۰۳)؛
۲. سخن تقی‌الدین کاشی در خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار: «اما وفاتش در سمرقند بوده، بعد از آنکه سال عمرش به هشتاد رسیده؛ فی شهور سنه تسع و ستین و خمسمائة» (کاشی، ۲۷۲ فیروز: ۲۷۲چپ)؛
۳. هدایت نیز در مجمع‌الفصحا گفته است که سوزنی در سنه ۵۶۲ وفات کرده است (۱۳۸۱: ۱/بخش ۲/۹۲۰).

اما علاوه بر این سه منبع، می‌توان سال درگذشت سوزنی را در دو کتاب کهن دیگر هم دید که آن‌ها نیز همان سال ۵۶۹ق را تأیید کرده‌اند^۳ و ضبط یکی از این دو منبع، چنان‌که خواهیم گفت، بسیار مهم و ارزشمند است:

۱. اوحدی بلیانی در عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین درباره سوزنی نوشته است: «وفاتش سنه ۵۶۹ مطابق با «فريق في الجنة» و «جنت عالیه» و «یاقوت ناب» و «منازعات»^۴ (۱۳۸۹: ۳/۱۷۷۰).

۲. نکته بسیار جالب و تعیین‌کننده آن است که قول هدایت در مجمع‌الفصحا با قول خود او در کتاب دیگرش، ریاض‌العارفین نیز در تقابل و ناسازگاری است! هدایت ریاض‌العارفین را در ۱۲۶۰ق و ۲۴سال پیش از مجمع‌الفصحا تألیف کرده و در آن، هم‌داستان با کتاب‌های دیگران چنین نوشته است: «[سوزنی] در سنه پانصد و شصت و نه به دیار باقی شتافت» (۱۳۸۵: ۴۳۴)؛ به عبارتی، هدایت سال مرگ سوزنی را در جایی ۵۶۲ق و در جای دیگر ۵۶۹ق ضبط کرده است. بنابراین، دلیلی ندارد باوجود اجماع منابع دیگر بر سال ۵۶۹ق و همچنین ضبط همین سال در یکی از کتاب‌های هدایت، قول شاد او را در کتاب دیگرش مبنای تردید در سال ۵۶۹ق برای فوت شاعر قرار دهیم. علاوه‌براین، قرینه دیگری نیز در دیوان سوزنی دیده می‌شود که البته بنا بر آن نمی‌توان سال ۵۶۲ق را برای وفات شاعر با قطعیت رد کرد، ولی برای تکمیل بحث ذکر می‌شود؛ شاعر یکی از قصاید خود را با مطلع زیر سروده است:

آمد خجسته موسم قربان به مهرگان خون‌ریز این به هم شد با برگ‌ریز آن
(سوزنی، ۱۳۴۴: ۲۱۵)

شاید در این بیت، منظور از «مهرگان»، فصل خزان است، نه جشن مهرگان؛ زیرا شاعر در بیت دیگری از این قصیده گفته است:

عید و خزان موافق یکدیگر آمدند خلق‌اند از موافقت هر دو شادمان

(همان)

البته این سؤال پیش می‌آید که چرا باید تقارن عید قربان و فصل پاییز باعث شادمانی خلق شود؟ برای پاسخ به این پرسش، شاید بتوان احتمال داد که شاعر این قصیده را به مناسبت تقارن عید قربان (دهم ذوالحجه) و جشن مهرگان (شانزدهم مهر) سروده باشد. آخرین باری که این تقارن در قرن ششم قمری رخ داده، دقیقاً در ۵۶۲ق بوده است؛ به این صورت که در این سال، مهرگان جلالی با شب عید قربان برابر شده است. از عید قربان تا پایان سال قمری، کمتر از سه هفته باقی است؛ بنابراین اگر بخواهیم سال ۵۶۲ق را برای درگذشت شاعر بپذیریم، باید بگوییم که او در روزهای پایانی سال قمری درگذشته است. این اتفاق بسیار بعید می‌نماید؛ زیرا در قصیده مورد بحث، هیچ نشانه‌ای از ضعف جسم شاعر و سكرات مرگ دیده نمی‌شود و این شعر به سخن کسی نمی‌ماند که بیش از هشتادسال زیسته و زاری بدن و کهولت سن او به حدی است که تا دوسه هفته دیگر از دنیا می‌رود. بنابراین، سال ۵۶۲ق برای فوت سوزنی بعید به نظر می‌رسد؛ هر چند به کلی منتفی نیست.

به هر حال، هر چند نمی‌توان بنا بر قرینه اخیر حکمی قطعی داد، با توجه به نخستین دلیل مطرح شده، به راحتی می‌توان از ضبط مجمع‌الفصحا صرف نظر کرد و سال درست درگذشت سوزنی را ۵۶۹ق دانست.

۳. زمان تولد

در منابع کهن یا اشعار خود سوزنی، سال تولد وی مشخص نیست. تنها نشانه موجود، آن است که وی در مدح یکی از خان‌های قراخانی به نام «طمغاج خان مسعود بن حسن»، به هشتادسالگی خود اشاره کرده است؛ اما دست کم پژوهشگران معاصر که تا ۱۳۴۴ش (سال چاپ دوم دیوان سوزنی) درباره این خان ترک مطلب نوشته‌اند، از جمله نفیسی و فروزانفر، از سال‌های حکومت او اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند.

مصحح دیوان سوزنی، ناصرالدین شاه‌حسینی، در مقدمه هر دو چاپی که از دیوان ارائه داده (در ۱۳۳۸ کل دیوان و ۱۳۴۴ شامل جدیات، فاقد هزلیات)، چنین مطالبی درباره تاریخ ولادت شاعر نوشته است:

۱. «اما درباره تاریخ تولد سوزنی باید گفت که وی عمر طولانی یافته، به پیری رسیده است و خود در ابیات خویش از سپیدی موی و شکستگی کالبد و ماندگی و ناتوانی خویش بسی یاد کرده است و نیز تا سن هشتادسالگی خویشتن را یادآور شده... و چون

در دیوان وی، ابیاتی که دال بر پنجاه و شصت و شصت و پنج و هفتاد و هشتادسالگی اوست، توان یافت و نکته‌ای که دلالت بر فزونی سن او از هشتاد کند، دیده نمی‌شود، به تقریب حدس می‌توان گفت که وی در هشتاد یا هشتادواند سالگی وفات یافته است و اگر گفته تقی‌الدین کاشی و یا دولت‌شاه را که وفات سوزنی را به سال ۵۶۹ دانسته‌اند، بپذیریم، وی در میان سال‌های ۴۸۷ و ۴۸۹ متولد شده است و چنانچه قول هدایت را در مجمع‌الفصحا که وفات سوزنی را ۵۶۲ انگاشته است، قبول کنیم، سوزنی میان سال‌های ۴۷۹ و ۴۸۲ تولد یافته است» (سوزنی، ۱۳۳۸: ۷-۸).

۲. اگر ۵۶۹ را سال وفات شاعر بدانیم، «در این صورت، سال تولد او میان سال‌های ۴۸۴ و ۴۸۰ خواهد بود و مدت عمرش اندکی فزون‌تر از هشتاد» (سوزنی، ۱۳۴۴: سی و پنج). تردیدهای شاه‌حسینی در این مطالب ناشی از دو مسئله است: الف) او سال ۵۶۲ ق را برای وفات سوزنی محتمل دانسته است که در بخش پیشین به این نتیجه رسیدیم که این فرض نادرستی است؛ ب) او نیز همچون استادان خود از سال‌های حکومت طمغاج‌خان مسعود بی‌اطلاع بوده است. به‌علاوه محاسبه‌های او، آکنده از تخمین‌های ناموجه است؛ مثلاً در یکجا مدت عمر شاعر را ۸۰ تا ۸۲ سال، یکجا ۸۰ تا ۸۳ سال و جای دیگر ۸۰ تا ۸۵ سال تخمین می‌زند و همین پراکندگی رأی نشان می‌دهد که تخمین‌های او اصولی نیست.

امروزه به‌سبب پیشرفت‌هایی که دانش سکه‌شناسی در نگارش تاریخ سیاسی حکومت‌ها پدید آورده، سال حکومت طمغاج‌خان مسعود مشخص شده است. باسورث با استناد به چنین اطلاعاتی، حکومت این خان ترک را از ۵۵۶ تا ۵۶۶ ق تعیین کرده است (۱۳۸۱: ۳۵۱). چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، سوزنی در یکی از مداخل طمغاج‌خان مسعود بن حسن، به هشتادسالگی خود اشاره کرده و سروده است:

جز مدح شاه بیهوده‌گویی‌ست شاعری هشتاد سال بس که بُدی بیهوده‌درای
(۱۳۴۴: ۲۸۴)

بدین ترتیب، به شرط صحت متن ابیات و انتساب قصیده به سوزنی، تنها گستره تاریخی‌ای که برای ولادت او می‌توان با قطعیت در نظر گرفت، فاصله سال‌های ۴۷۶ تا ۴۸۶ ق است. برای آنکه بتوان این گستره ده‌ساله را اندکی کوچک‌تر کرد، باید تاحدودی به حدس و فرض متوسل شد که این کار از قاطعیت نتایج می‌کاهد، ولی آن را به کلی مخدوش نمی‌کند:

باتوجه‌به سال وفات شاعر (۵۶۹ ق) و تاریخ‌های احتمالی تولد او (۴۷۶ تا ۴۸۶ ق)، می‌توان گفت سوزنی دست‌کم ۸۳ سال زندگی کرده است؛ پس قول تقی‌الدین کاشی که مدت

عمر او را هشتاد سال ضبط کرده، نامعتبر است؛ اما شاید بتوان گفت که این سخن تقی‌الدین، مبنی بر آن است که سنّ شاعر به نود نرسیده و به عبارتی در دهه نهم زندگی خود از دنیا رفته است. تقویت‌کننده این فرض (و البته نه اثبات‌کننده آن) این است که در دیوان سوزنی می‌توان ابیاتی یافت که دال بر پنجاه و شصت و شصت‌وپنج و هفتاد و هشتادسالگی اوست (سوزنی، ۱۳۳۸: ۸-۷)؛ اما بی‌تی که به نودسالگی شاعر یا بیشتر از آن اشاره کند، در این دیوان به چشم نمی‌خورد. بنا بر چنین فرضی، مدت عمر شاعر نهایتاً می‌توانسته ۸۹ سال باشد. با این حساب و با توجه به مطالب قبلی، می‌توان تولد سوزنی را با قید احتمال، محدود به فاصله سال‌های ۴۸۰ تا ۴۸۶ ق دانست.

۴. دوران پیری و توبه

بسیاری از تذکره‌نویسان درباره سوزنی نوشته‌اند که او از گناهان یا از هزل‌سرایی خود پشیمان شده و در زمانی از عمر خود، توبه کرده است. اغلب منابع، این توبه را در اواخر عمر شاعر دانسته‌اند. قول تذکره‌نویسان مذکور، در ادامه ذکر می‌شود:

۱. اگرچه هزل بر جدّ او غالب است، فأمّا دو سه قصیده توحید که گفته است و عذر آن خواسته، امید باشد که بدان سبب، خداوند، عزّ و جل، بر وی رحمت کند (عوفی ۱۹۰۶: ۱۹۱/۲).

۲. اما حکیم سوزنی در آخر عمر توبه نصوح کرد و حج گزارد (کذا) و در توحید و نصایح و زهدیات و معارف، قصاید غرّاً دارد (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۹۰۰: ۱۰۰).

۳. اما در اواخر عمر به شرف توبه و انابت در رسید و در زیارت بیت‌الله الحرام مطلق‌العنان شتافت و در صحّت و صدق اعتقاد و سلوک راه حقیقت و روش دین آخر تابع حکیم سنایی شد و در مدت عمر جز سادات و ائمه را مدح نگفته، بل ذمّ بعضی از اهل دنیا گفته (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۱۷۶۹/۳).

۴. علی‌ای‌حال در خاتمه عمر از اهاجی رکیکه تائب و به صحبت اعظم رسیده، ارادت حکیم سنایی را گزیده، نعت و منقبت گفتی و به منقبت فکرت گوهر مواعظ و حکم سفتی (هدایت، ۱۳۸۱: ۱/بخش ۲/۹۲۰).

۵. آخر الامر به خدمت ابومنصور ترمذی رسیده، از مناهی اتوبه کرده و از آنجا به خدمت شیخ سنایی غزنوی رسیده، از اهاجی رکیکه خود عذرخواسته و استغفار کرده و به برکت سنایی^۵ به مراتب عالیّه رسیده و به زیارت حرمین الشریفین مشرف شده، بعد از آن در تعظیم و توقیر علمای دین کوشید و چشم از طریق هزالی پوشیده و سخن جز از معارف و نصایح و مواعظ نمی‌فرموده (آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۳۷۱).

فروزانفر نیز در سخن و سخنوران چنین نوشته است: «در انجام زندگانی توبه کرد و در این موضوع قصیده‌ای چند ساخته و تقریباً از شصت‌سالگی رو به صلاح نهاد» (۱۳۸۰: ۳۱۶). سخن این شرح‌حال‌نویسان را درباره توبه سوزنی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. عوفی بر توبه شاعر تصریح نکرده، ولی او را درباره هزلت‌های خود پشیمان و عذرخواه از خداوند باز نموده است. عوفی همچنین به زمان این پشیمانی اشاره‌ای نکرده و درباره تغییر روش زندگی شاعر پس از آن نیز چیزی نگفته است؛

۲. نویسندگان دیگر (همه ایشان به جز عوفی) صریحاً به توبه شاعر اشاره کرده و زمانش را در پایان عمر وی دانسته‌اند. همچنین آن را چنین باز نموده‌اند که باعث تغییر مسیر زندگی سوزنی و گرایش او از فساد به صلاح شد؛ چنان‌که دیگر پی‌گناه نرفت و سرودن اشعار فاسد را به کنار نهاد.

به جز اشاره نویسندگان مذکور، اشعاری نیز در دیوان سوزنی هست که درباره توبه و پشیمانی از گناهان و هزل‌سرایي و مدیحه‌پردازی برای اصحاب دنیا سروده شده است؛ از جمله این ابیات:

چو شست راست برآمد بهار و تیر مرا...
که هیچ شرم نبود از جوان و پیر مرا
برآمد از گنهان مبلغ خطیر مرا...
که حق پذیرد بی خیر، خیر خیر مرا...
به دست توبه شود بسته یک فطیر مرا...
برون جهان چو سر سوزن از حریر مرا
(۱۳۴۴: ۱-۳)

چون یوز پیر مسته‌طلب، کاسه پنیر...
روزی ز روزنامه سلطان بی‌وزیر
هست از همه گزیر و ز الله ناگزیر...
بی‌آب و بی‌فروغ و فرومایه و حقیر...
بنمای نقد نظم بر ناقد بصیر
(همان: ۱۲۴-۱۲۵)

چو شست گشت کمان قامت چو تیر مرا
به فحش و هزل جوانی به پیری آوردم
یکی به دو نه برآمد شمار طاعت من
نیامد از من خیری و در دلم همه آن
تنور عفو تو گرم آمد ای خدای ودود
چو «سوزنی» لقب آمد، ز حرّ نار سقر

لیسیدم آستان بزرگان و مهتران
مدح وزیر گفتم و سلطان و یافتم
آگه شدم که خدمت مخلوق هیچ نیست
ای سوزنی، چو سوزن زنگار بسته‌ای
بسیار هزل گفتمی، یک چند زهد گوی

باتوجه به اشعار موجود در دیوان سوزنی، دست‌کم دو مطلب در نوشته‌های شرح‌حال‌نویسان بررسیدنی است: اولاً زمان توبه شاعر؛ ثانیاً باقی‌ماندن یا نماندن شاعر بر سر توبه خود، یعنی نصوح‌بودن یا نبودن توبه.

۴-۱. زمان توبه

سوزنی در قصیده‌ای توبه‌آمیز سروده است:

ای خداوندی که از لطف تو جاه آورده‌ام	ز آنچه بوده‌ستم گرفته بارگاه آورده‌ام...
زانکه حیّ لایموتی و نداری شبه و مثل	از صفات پاک اینک اجتناب آورده‌ام...
هیچ‌گه روزی به خدمت نامدم پنجاه سال	رو به‌سوی درگه تو گاه‌گاه آورده‌ام...
«سوزنی» القاب دارم، لیک بوبکریم به نام	خوب نامستم، گنه کردم، پناه آورده‌ام...
توبه کردم، توبه کردم، فضل کن، رحمت نمای	چون به درگاه تو خود را در پناه آورده‌ام

(۱۳۴۴: ۱۸۵-۸۴)

ممکن است عدد پنجاه در این ابیات، صرفاً در معنای «مدتی طولانی» برداشت شود، نه خودِ عدد پنجاه؛ ولی به‌نظر می‌رسد اگر سوزنی در زمان سرایش این قصیده بیش از پنجاه سال می‌داشت (مثلاً شصت یا هفتاد یا هشتاد سال)، می‌توانست برای بیان طولانی‌بودن عمر غفلت خود، واژه‌ای چون «هفتاد» یا «هشتاد» را که موافق وزن بود، به‌جای «پنجاه» بنشانند؛ به عبارت دیگر، عدد «پنجاه» در این شعر در صورتی می‌تواند بیانگر زمانی طولانی باشد که شاعر حدوداً پنجاه سال یا کمتر از آن عمر کرده باشد، وگرنه شاعر زمان غفلت خود را «کمتر» از حدّ واقعی بیان کرده است و این منافی توبه‌گری و حسرت بر غفلت است.

بنابراین، سوزنی دست‌کم در پنجاه سالگی خود، قصیده‌ی توبه‌آمیز سروده است و حتّی ممکن است پیش از این تاریخ نیز چنان قصیده‌ای گفته باشد؛ زیرا شعری توبه‌آمیز دارد با این مطلع و مقطع:

ز هر بدی که تو دانی، هزار چندانم	مرا نداند از آنگونه کس که من دانم...
به حقّ اشهد أن لا اله الا الله	چنان بمیران کاین قول بر زبان رانم

(همان: ۱۹۲ و ۱۹۴)

سوزنی در این قصیده به پیری خود هیچ اشاره‌ای نکرده، اما در همان شعری که در پنجاه‌سالگی سروده بود، خود را پیر دانسته است:

وقت برنایی به نعمت‌های هویی کردمی	های و هویم را کنون صد آه آورده‌ام
عذر برنایی بخوادم گاه پیری گفتمی	چون فروماندم، زبان عذرخواه آورده‌ام

(همان: ۱۸۴-۱۸۵)

بنابراین، ممکن است قصیده‌ی مذکور را پیش از زمانی که خود را پیر می‌دانسته (دست‌کم پیش از پنجاه‌سالگی) سروده باشد. به‌هرروی، چه سوزنی نخستین بار در پنجاه‌سالگی شعری با مضمون توبه سروده باشد و چه پیش از آن، نوشته‌ی تذکره‌نویسانی

که توبه او را در اواخر عمر دانسته‌اند، نادرست است؛ زیرا چنان‌که در بخش‌های پیشین ثابت شد، سوزنی دست‌کم ۸۳ سال عمر کرده است و پنجاه‌سالگی‌اش را نمی‌توان اواخر عمر وی دانست. همچنین اشاره فروزانفر نیز به توبه شاعر (تقریباً از شصت‌سالگی) چندان دقیق نیست و اگر بخواهیم عبارت ایشان را دقیق‌تر بازنویسی کنیم، باید بگوییم توبه شاعر تقریباً در پنجاه‌سالگی یا شاید زودتر از آن صورت گرفته است.

۴-۲. تأثیر توبه بر رفتار شاعر

اغلب تذکره‌نویسانی که به توبه سوزنی اشاره کرده‌اند، نوشته‌اند که او پس از آن به حج رفت و دیگر اشعار زشت نسرود و از فساد اخلاق دوری جست.

سوزنی در چندین قصیده خود، از خداوند متعال به‌خاطر کرده‌ها و سروده‌هایش طلب عفو کرده یا دست‌کم به‌گونه‌ای سخن گفته است که نشان از پشیمانی او دارد. وی در ضمن بعضی از این قصاید، به سن خویش نیز اشاره کرده است:

۱. پنجاه‌سالگی (در صفحات پیش نیز به این قصیده اشاره شد):

زانچه بوده‌ستم گرفته بارگاه آورده‌ام...
رو به‌سوی درگه تو گاه‌گاه آورده‌ام...
چون به درگاه تو خود را در پناه آورده‌ام
(همان: ۸۴-۱۸۵)

ای خداوندی که از لطف تو جاه آورده‌ام
هیچ‌گه روزی به خدمت نامدم پنجاه سال
توبه کردم، توبه کردم، فضل کن، رحمت نمای

۲. شصت‌سالگی:

چو شست راست برآمد بهار و تیر مرا...
که هیچ شرم نبود از جوان و پیر مرا
برآمد از گنهان مبلغ خطیر مرا...
(همان: ۱-۳)

چو شست گشت کمان قامت چو تیر مرا
به فحش و هزل جوانی به پیری آوردم
یکی به دو نه برآمد شمار طاعت من

و نیز:

یا رب، مرا خلاص ده از دیو سخره‌گیر...
داس کمند و تیر گشاد از چهار تیر
یک تیر او تموز و دگر تیر، ماه تیر
و آن‌گاه از کمان به من انداخت شست تیر
آن خاطری که نور از او یافت ماه تیر
(همان: ۱۲۴)

در هر گناه سخره دیوم به‌خیرخیر
صیاد پیری آمد و بر اصطیاد من
یک تیر از زمستان، یک تیر از بهار
از داس پی زد و به کمندم به بند کرد
چون شست تیر خوردم، شد تیره خاطر من

۳. هفتادسالگی:

بر آبگینه‌خانه طاعت زنییم سنگ؟...

تا کی ز گردش فلک آبگینه‌رنگ

ای سوزنی، بر اسب انابت سوار شو
هفتادساله گشتی، توحید و زهد گو
بستان ز دست دیو فریبنده پالهنگ...
کم ژاژ خای و پیش مدو چون خران عنگ
(همان: ۱۵۰-۱۵۲)

۴. حدود هشتادسالگی (در زمان پادشاهی طمغاج خان مسعود بن حسن):

چون به حد مدح تو دیوان من ثابت شود^۱ هزلها را قول «یمحو الله» براند از کتاب
(همان: ۲۵)

دیده می‌شود که او بارها و در سنین گوناگون چنین اشعاری سروده، اما همچنان به هزل‌سرایی و مدیحه‌گویی ادامه داده است. برای اثبات اینکه مدیحه‌گویی وی طیّ زمان استمرار داشته است، نگاهی گذرا به دیوان او کافی است؛ زیرا چنان که گفتیم، او در هشتادسالگی در دربار طمغاج خان مسعود بوده و او را بارها ستوده است. دربارهٔ استمرار هزالی او نیز به قرائن زیر بسنده می‌شود:

۱. هزل‌سرایی در شصت و هشت سالگی: سوزنی در آخرین بیت قصیده‌ای با ابیات زیر، هجوی رکیک در حقّ یکی از شاعران هم‌روزگار خود که سابقهٔ معاندتی با وی داشته، گفته است که برای رعایت ادب، از نقل بیت هزل‌آمیز خودداری می‌شود:

به شاعری پدر خویش را نه فرزندم
به شصت و هشت رسیده‌ست سال عمرم و هست
اگر نه معتقد مجلس خداوندم...
مه رسیده ز ره بستر و قراکندم
(۱۳۳۸: ۲۷۳)

۲. هزل‌سرایی در دههٔ پایانی عمر: چنان که گفته شد، سوزنی با یکی از شاعران معاصر خود مهاجرتی داشته و بسیاری از اهاجی رکیک خود را برای این فرد سروده است؛ از جمله در ضمن مدح سعدالملک، وزیر طمغاج خان مسعود، آن شاعر را هم با هزلی زشت، هجو کرده است. مطلع و برخی ابیات مدحی این شعر در پی می‌آید:

خر خمخانه را ناسور پیدا گشت و بیطارم
وزیر شاه سعدالملک مسعود بن اسعد را
به نیش از سقبه آن ناسور در یک هفته بردارم...
ثنا و محمّدت گوید زبان عذب‌گفتم
که مر ارکان دولت را به رتبه صدر و سردارم
قلج طمغاج خان مسعود شاهنشاه مشرق را
وزیر ملکت‌آرایی کم‌آزار و کم‌آوارم
(همان: ۶۷-۶۹)

می‌دانیم این سعدالملک در سال ۵۶۰ق به وزارت نشست است:

رسیده ماه محرّم به سال پانصد و شصت
سر وزیران، صدر بزرگ، سعدالملک
به بارگاه وزیر خدایگان بنشست...
که سعد اکبر ناظر بود به وی پیوست

در سعادت نام خدایگان مسعود گشاد بر وی بخت آن چنان که نتوان بست
(همان: ۶۷-۶۹)

پس هزلیّه مذکور پس از محرم ۵۶۰ق سروده شده و چون سوزنی در ۵۶۹ق وفات یافته، آن هزلیّه را در نه سال پایانی عمر سروده است.
بدین ترتیب، دیده می‌شود که او هرچند در پنجاه و شصت‌سالگی از برخی سروده‌های خود (هم در مدح و هم در هزل) اظهار پشیمانی کرده، دست‌کم دوباره در شصت‌وهشت‌سالگی به این‌گونه سروده‌ها پرداخته است. همچنین او باز در هفتادسالگی و حدود هشتادسالگی شعر توبه‌آمیز سروده، اما تا اواخر عمر همچنان به سرایش مدح و هزل ادامه داده است؛ بنابراین، سخن شرح‌حال‌نویسان مبنی بر تغییر روش زندگی و شاعری سوزنی پس از توبه‌اش، شاهدی در دیوان او ندارد. از نظر شفيعی کدکنی اصحاب تذکره نمی‌توانسته‌اند تناقضات و تضادهای روانی شاعران را توجیه کنند و به همین دلیل، داستان‌هایی را درباره توبه و تغییر زندگی ایشان جعل می‌کرده‌اند تا توضیح دهند که چگونه سرتاسر دیوان برخی شاعران پر است از اشعاری که شخص شاعر از سرایش آن‌ها در سروده‌های دیگر خود اظهار پشیمانی می‌کرده است (۱۳۸۶: ۲۵-۲۶).

۴-۳. ترجیح سخن عوفی

پیش‌تر بیان شد که در موضوع توبه سوزنی، سخن عوفی با شرح‌حال‌نویسان دیگر تفاوت‌های بنیادین دارد. برخلاف دیگران، عوفی صریحاً از توبه شاعر سخنی نگفته، بلکه فقط اشاره کرده که او در برخی قصایدش از سرودن اشعار زشت خود پشیمان بوده است. این سخن شواهد متعددی در دیوان سوزنی دارد که پیش‌تر ذکر شد. به‌علاوه، نویسندگان دیگر گفته‌اند که زمان توبه سوزنی از هزلیاتش در اواخر عمر او بوده و همچنین پس از این توبه، وی راه صلاح در پیش گرفته و دیگر سخنان زشت گذشته را بر زبان نیاورده است. در بخش‌های پیش‌نشان داده شد که هر دوی این ادعاها نادرست و بی‌پشتوانه است؛ بنابراین در میان گفته‌های تذکره‌نویسان درباره توبه سوزنی، تنها می‌توان قول عوفی را درست و مطابق واقع دانست.

۵. مذهب و عقیده

در میان تذکره‌نویسان کهن، اوحدی بلیانی (۱۳۸۹: ۱۷۶۹/۳) صراحتاً سوزنی را از طبقه امامیه، یعنی شیعه دوازده‌امامی دانسته است. در دیوان سوزنی قصیده‌ای هست که کاملاً این نظر را تأیید می‌کند و با این بیت آغاز می‌شود:

ایا گرفته تو اندر سرای جهل مقام تهی ز دانش و غرقه میان بحر ظلام

(۱۳۴۴: ۱۷۴-۱۷۵)

شاعر در این قصیده مطالبی بیان کرده است که تنها می‌تواند بر زبان فردی شیعی جاری شده باشد. وی در چند بیت متوالی، اصطلاح «امام» را به کار برده و همچنین در دو بیت جداگانه حضرت علی^ع را به استناد واقعه غدیر خم، جانشین به حق پیامبر اکرم^ص دانسته است:

نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر که را امام هدی خواند و فخر و زین همام...
امام آنکه خدای بزرگ روز غدیر به فضل کرد به نزدیک مصطفی پیغام

همچنین خلفای نخست را به دلیل آنکه روزگاری بت پرست بوده‌اند و سپس اسلام آورده‌اند، لایق خلافت رسول^ص ندانسته است. دیگر آنکه شیخوخیت و کهن‌سالی ابوبکر و نیز همراهی وی را با رسول^ص در هجرت، هیچ دلیل موجهی برای اولویت وی در خلافت ندانسته و برای دفاع از نظر خود، تمثیلی نامحترمانه در حق خلیفه نخست به کار برده است.^۷

به نظر می‌رسد که با وجود این قصیده صریح، نباید در تشیع شاعر تردید کرد؛ اما نشانه‌های فراوان دیگری در دیوان هست که پژوهشگر را به شک و تأمل برمی‌انگیزاند. شاه‌حسینی در مقدمه چاپ دوم دیوان کوشیده است ابیاتی را که به مذهب شاعر رهنمون می‌شوند، استقصا کند و در این راه تاحدّ زیادی موفق بوده است (← سوزنی، ۱۳۴۴: چهل‌وهفت)؛ اما به نظر می‌رسد بتوان فهرست ایشان را تکمیل و نیز این شواهد را به طرز دیگری تحلیل کرد.

برخی ابیات دیوان سوزنی بیانگر ارادت شاعر به اهل بیت^ع و عترت رسول^ص است؛ مثلاً شاعر در ضمن یکی از هجوئیات خود، این بیت را سروده است:

در سینه هرکس که بود بغض ائمه جاوید چنان دانش که در قعر سقر ماند

(۱۳۳۸: ۲۴)

یا در دو قصیده توبه‌آمیز خود، در کنار رسول خدا^ص به حسنین^ع نیز ارادت و دوستی نشان داده است:

ز من به جدّ شبیر و شبیر درود رسان به حشر با شبیر انگیز و با شبیر مرا

(۱۳۴۴: ۳)

بر مهر مصطفی زی و اصحاب و آل او با دوستی شبیر زی و با دوستی شبیر

(همان: ۱۲۵)

سوزنی همچنین سادات محلی را در چندین قصیده ستوده است و در ضمن برخی از همین مدایح، به بهانه نسبت ممدوحان به خاندان رسالت، مؤکداً خود را دوستدار سادات، اهل بیت^ع و آل نبی^ص معرفی کرده است:

از روی هواخواهی سادات دلم هست	پیوسته به دیدار شب و روز تو محتاج...
جفت دل من کرد هواخواهی سادات	هنگام مزاج تن من خالق ازواج...
تا بدرقه از دوستی آل علی نیست	بر قافله دین هدی دیو نهد باج
کعبه ست دل من که بدان کعبه نیاید	بی دوستی آل نبی قافله حاج

(همان: ۴۷-۴۸)

هوای آل نبی را دل من است وطن	دمی مباد که بی این هوا بود دل من
من از هوای جگرگوشگان پیغمبر	نه برکنم دل تا جان بود موافق تن
همه هوای من آن است تا شود ماهر	به مدح آل نبی طبع من به نظم سخن
مرا فصاحت سبحان و من بر آل نبی	ثنا بگویم، چه من فصیح و چه الکن
آز آن چه به که مزین شود مرا دیوان	به مدح عترت کرار شیر شیروازن؟

(همان: ۲۴۴)

او امام حسین^ع را «شاه شهید» نامیده و خطاب به ممدوح خود سروده است:

از نسل حسین بن علی شاه شهیدی	نز تخمه جمشیدی و نز گوهر مهراج
------------------------------	--------------------------------

(همان: ۴۷)

البته این شواهد، به جز قصیده سراسر شیعی مذکور، هیچ یک اثبات‌گر تشیع شاعر نیست، بلکه صرفاً ارادت و علاقه او را به حضرت علی^ع و خاندان ایشان^ع نشان می‌دهد که در میان بسیاری از اهل سنت نیز پرسابقه و پرسامد بوده است؛ از سوی دیگر، در دیوان سوزنی مضامین فراوانی دیده می‌شود که با تشیع شاعر منافات کامل دارد:

۱. ستایش سه خلیفه نخستین هم‌ردیف حضرت علی^ع و همچنین نسبت دادن مکرر ویژگی «عدالت» به عمر خطاب:

صدیق صفوت صدی، عمرشجاعت و عدل	به شرم و حلم چو عثمان، علی به علم و سخا
-------------------------------	---

(۶: ۱۳۳۸)

ملک ترک و عجم را تو وزیری فرخ	همچو بر سید، صدیق و چو بر آصف جم
-------------------------------	----------------------------------

(۱۳۴۴: ۱۸۵)

در شجاعت به علی می‌ماند	عدل او گویی عدل عمر است
-------------------------	-------------------------

(همان: ۳۱)

به عُمر عدل عُمر ورز و جاودان زی از آنک به عدل نام عُمر زنده ماند جاویدان
(همان: ۲۱۵)

۲. اعتقاد به این نظر اهل سنت که شیطان از سایه عمر خطاب می‌گریزد:

عمر صلابت شاهی، مخالفان از تو رمیده‌اند چو از سایه عمر شیطان
(همان: ۲۰۷)

۳. اعتقاد به نظر اشاعره مبنی بر امکان رؤیت خداوند در رستاخیز:

همیشه تا ز خداوند روزه‌داران را بود دو شادی، چونان که هست در اخبار
یکی به دنیا، وقت گشادن روزه دوم به عقبی، وقت نمودن دیدار
(همان: ۸۷)

۴. ترک ادب نسبت به جایگاه قدسی حضرت علی^ع (همان: ۱۶، ۱۹۸) و حضرت مهدی

موعود^{عج} (همان: ۷۰، ۱۵۵) برای ستایش ممدوح.^۸

۵. یادکردن از شیعیان با صفت «رافضی»:

جز عمر معشوق اگر گیرم نیم چون رافضی خارج از ممدوح جز سید حسین بن عمر
(همان: ۳۲۲)

۶. تشبیه خود به شیعیان، با این وجه که مذهب شیعیان به حضرت علی^ع منتسب

است و مذهب شاعر به ممدوحی به نام علی (افتخارالدین علی بن احمد):

سپهر جاه، علی افتخار دین که ز فخر چو شیعه مذهب خود را بر آن علی بندم
(همان: ۱۳۳۸: ۲۷۳)

۷. آوردن واژه «سنّی» در معنی «مسلمان پاک‌دین»:

ملحدان سنّی شوند اندر طیس گر مدح تو راوی بازارخوان خواند به بازار طیس
(همان: ۱۳۴۴: ۱۳۳)

اگر شواهد یادشده را در کنار قصیده تماماً شیعی موجود در دیوان بگذاریم، تناقضی رخ می‌نماید؛ از یک سو سوزنی در بعضی موارد، آشکارا به معتقدات خاص اهل تسنن اشاره کرده و از سوی دیگر، در قصیده‌ای شیعی خلفای نخستین را خوار داشته است. این دو موضوع در هیچ‌یک از فرق اسلامی آن زمان، با هم جمع نمی‌شوند. برای رفع این تناقض تنها دو راه هست: ۱. قائل شدن به اینکه سوزنی در ابتدا سنّی بوده و سپس تغییر مذهب داده است؛ ۲. ردّ انتساب قصیده شیعی به سوزنی.

احتمال نخست معتبر به نظر نمی‌رسد؛ زیرا سوزنی بیتی را که در بند ۷ گزارش شد (ملحدان سنّی شوند...)، در مدح وزیری گفته که در ۵۶۰ق، یعنی فقط نه سال قبل از

درگذشت شاعر وزارت یافته است. باتوجه به آنکه سوزنی دست کم ۸۳ سال عمر کرده است (ن.ک: بخش ۳ مقاله حاضر)، اگر به تغییر مذهب او قائل باشیم، این اتفاق باید پس از هفتاد و چهار سالگی او رخ داده باشد که بسیار بعید و غریب است.

بدین ترتیب بعید نیست که قصیده شیعی مذکور به نادرستی در دیوان سوزنی گنجانده شده باشد، هر چند اظهار نظر قطعی در این مورد نیازمند بررسی‌های دقیق سبک‌شناختی و نسخه‌شناختی است که در این مجال نمی‌گنجد. صرفاً نکات اندک دیگری که در این موضوع به ذهن نگارنده رسیده است، در ادامه بیان می‌شود:

این قصیده در یکی از نسخ مورد استفاده مصحح (نسخه مدرسه سپهسالار) نیامده است؛ البته شاعر این قصیده در بیت پایانی، خود را «شاعر سوزنگر» خوانده است:

اگر تو خواهی مؤمن شوی، بیا بشنو ز قول شاعر سوزنگر این درست کلام
عنوان «سوزنگر» در دو بیت دیگر از دیوان سوزنی، به عنوان تخلص شاعر به کار برده است:

به مدح مجلس میمون تو مزین باد جریده سخن آرای پیر سوزنگر

(۱۳۴۴: ۱۰۲)

به سلک گوهر مدح تو پیر سوزنگر کشیده رشته به سوفار سوزن کسمان

(همان: ۲۱۵)

در یک مورد نیز سوزنی برای اشاره به خود، از قول شخص دیگری که مورد هجو بوده، چنین گفته است:

بگفت ای کور سوزنگر، مرا آزاد کن آخر که از جور تو افتاده‌ست با کیمخت‌گر کارم

(۱۳۳۸: ۶۸)

چنان که دیده می‌شود، سوزنی در هر دو مورد، تخلص خود را پیر سوزنگر آورده است، نه شاعر سوزنگر. در آن یک بیت دیگر نیز «کور سوزنگر» آمده که البته اساساً سخن از تخلص شاعر نیست. این قرینه، هر چند ضعیف، شاید راهنمایی باشد به مجعول بودن قصیده شیعی مورد بحث.

با فرض اینکه سوزنی سنی بوده باشد، به نظر می‌رسد احتمال حنفی‌بودنش بیش از انتساب او به سایر فرق اهل سنت باشد؛ زیرا:

۱. سوزنی از مالکی‌مذهب با اهانت و زشتی یاد کرده (۱۳۳۸: ۱۶) و حنبلیان را هم‌ردیف با خارجیان برشمرده است (۱۳۴۴: ۲۹۷)؛ پس یا حنفی بوده است یا شافعی.

۲. رازی قزوینی در کتاب *التقص* که در ۵۶۰ق (مقارن با اواخر عمر سوزنی) تألیف کرده، نوشته است: «از بلاد خوراسان از نیسابور تا اوژکند و سمرقند و حدود بلاد ترکستان و غزنین و ماوراءالنهر همه حنیفی‌مذهب باشند یک‌رنگ و به توحید و عدل خدای و به عصمت انبیا گویند و به منزلت اهل البیت مقرر و به فضل صحابه معترف و مقرر و جزا بر عمل گویند» (۱۳۵۸: ۴۵۸). از این گفته پیداست که در آن زمان مذهب رایج موطن سوزنی، حنفی‌گری بوده است. این قول همچنین ارادت و علاقه هم‌زمان سوزنی به اهل بیت^(ع) و خلفای نخست را به‌خوبی توضیح می‌دهد. به‌علاوه، سخن دیگری از رازی قزوینی روشن می‌کند که با فرض حنفی‌بودن سوزنی، چرا وی، چنان‌که گذشت، امام حسین^(ع) را شاه شهید خوانده است: «شیعه بدین جزء و فرع مخصوص نیستند. در همه بلاد اصحاب شافعی و بلاد اصحاب بوحنیفه، فحول علما... و باقیان از فریقین در موسم عاشورا این تعزیت با جزء و نوحه و زاری داشته‌اند و بر شهداء کربلا گریسته و این معنی از آفتاب ظاهرترست» (همان: ۵۹۲).

۳. سوزنی فقط در یک قصیده یکی از عالمان شافعی را که ظاهراً «فخرالدین طاهر علك» نام داشته، ستوده (۱۳۴۴: ۱۴۶)؛ اما در قصاید متعددی بزرگان و سران آل‌برهان را مدح گفته است (مثلاً ← همان: ۱۹-۲۰، ۳۶-۳۸، ۶۷-۶۸، ۱۷۲-۱۷۴ و ۲۲۹-۲۳۰). توضیح آنکه ایشان در آن روزگار رئیس و امام حنفی‌مذهبان ماوراءالنهر بوده‌اند.

۶. نتیجه

در این نوشته تلاش شد با استناد به متن *دیوان* سوزنی و منابع کهن دیگر، گزاره‌هایی در چند موضوع غیرقطعی و مبهم از زندگی شاعر اثبات یا با احتمال قوی مطرح شود. نتایج به‌دست‌آمده به‌طور خلاصه از این قرارند:

- سوزنی بین سال‌های ۴۷۶-۴۸۶ق به‌دنیا آمده و این احتمال هم هست که ولادتش بین سال‌های ۴۸۰-۴۸۶ق بوده باشد. همچنین وی در ۵۶۹ق درگذشته است.
- او در مدت مدیدی از عمر خود، یعنی دست‌کم از پنجاه‌سالگی تا هشتادسالگی، بارها قصایدی سروده که از گفتارهای زشت خود ابراز پشیمانی کرده، اما تا آخر عمر، سیاق سخن خود را در ستایش زورمندان و نیز هزل‌سرایی تغییر نداده است.
- وی حنفی‌مذهب بوده و احتمالاً قصیده‌ای که در *دیوان* او در اثبات حقانیت شیعه و امامت حضرت علی^(ع) آمده است، از او نیست.

پی‌نوشت

۱. برای تطبیق تقویم‌ها از نرم‌افزار (Calendar Conversion Program) CALH استفاده شده که مشخصات دسترسی به آن در فهرست منابع آمده است.
۲. همچنین شایان ذکر است که تقارن نوروز و اوّل رجب اتّفاقی بسیار کمیابی است و بیش از سه قرن طول می‌کشد تا دوباره تکرار شود.
۳. در بعضی چاپ‌های آتشکده نیز همین سال تکرار شده است؛ امّا ضبط این سال در این کتاب، آشفتگی فراوان دارد و نمی‌توان به آن اتکا کرد (← آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۳۷۱ متن و حاشیه ۲).
۴. قلاب‌ها مربوط به متن چاپی است و افزوده نگارنده نیست.
۵. در اینجا نیز قلاب‌ها مربوط به متن چاپی است.
۶. بنا بر حاشیه این بیت در دیوان چاپی، از نظر مرحوم دهخدا واژه «حد» در این مصراع باید «جد» (مقابل هزل) باشد. همچنین محمدرضا ترکی حدس می‌زند صورت صحیح مصراع نخست چنین باشد: چون به «جد» مدح تو «در» دیوان من ثابت شود.
۷. برای رعایت ادب درباره بزرگان فرق اسلامی، از ذکر متن ابیاتی که حاوی تعابیر ناخوشایند بود، خودداری شد.
۸. در اینجا نیز به منظور رعایت ادب، از آوردن ابیاتی که حاوی تعابیر ناخوشایند بود، خودداری شد.
۹. البته در دیوان چاپی و در عنوان قصیده، نام این ممدوح «فخرالدین علی بن احمد» آمده است؛ ولی این نام از متن ابیات آن قصیده به دست نمی‌آید.

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۷۸)، *آتشکده آذر (نیمه دوم)*، چاپ میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۸۹)، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*، چاپ ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، ج ۳، تهران، میراث مکتوب.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید (راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی)*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، باز.
- دولت‌شاه سمرقندی (۱۹۰۰)، *تذکره‌الشعرا*، چاپ ادوارد براون، لیدن، بریل.
- رازی، امین‌احمد (۱۳۷۸)، *تذکره هفت اقلیم*، چاپ محمدرضا طاهری، ج ۳، تهران، سروش.
- رازی قزوینی، عبدالجلیل (۱۳۵۸)، *نقض (معروف به بعض مثال‌النواصب فی نقض بعض فضائح‌الروافض)*، چاپ میرجلال‌الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی.
- سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، *دیوان*، تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، امیرکبیر.

- _____ (۱۳۴۴؟)، *دیوان (بخش جدیات)*، چاپ ناصرالدین شاه حسینی، تهران، بی‌نا.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، *تازیان‌های سلوک*، تهران، آگاه.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران، فردوس.
- عوفی، محمد (۱۹۰۶)، *لباب‌الالباب*، تصحیح ادوارد براون، چاپ محمد قزوینی، ج ۲، لیدن، بریل.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۰)، *سخن و سخنوران*، تهران، خوارزمی.
- کاشی، تقی‌الدین (۱۰۰۷ق)، *خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار*، ش ۲۷۲ فیروز، مجلس شورای اسلامی.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۱)، *مجمع‌الفصحا*، چاپ مظاهر مصفا، ج ۱، بخش ۲، تهران، امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۵)، *ریاض‌العارفین*، چاپ ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- <http://bennovandalen.de/programs/programs.html> , (بخش CALH).